

۴

ایها الناس بشنوید که بنی آدم با جمعیم از یک پدر اند آفریده شدند ز خاک باز و ز در و مجاری ایشان  
 بول است و اوطان ایشان بر اقدام این است نسب اصلی ایشان که باز مییدار و خردمند را از تعظیم و کبریا  
 و زبانش بی معات و ابا و امیر ایشان بسوی خداست و اینجا منقطع شود النسب باطل گردد و جهابگیران  
 او را نسب تقوی و حسب طاعة الله باشد پس نیست عزنی را بر محمدی فضل و نسب و نه محمدی را بر عزنی  
 و حسب الابطوس و طاعت قال تبارک و تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی آدم و هو  
 و بعدناکم شعوب جمع شعب با صبح و هو اعلی طبقات النسب و قبائل و دون الشعوب و بعدنا العماره  
 ثم البطن ثم الاقحاذ ثم الفضائل آخر ما مثله خزیره شعب کنانه قبیله قریش عماره بکسر العين  
 قصی بطن ماشم فخذ العباس فصیلة لتعارفوا حدت منه احدی التائین ای لیعرف بعضکم بعضا  
 لا لتفاخروا و انما افخر بالتقوی ان اکرم عند الله العالم ان الله علیکم خیر من انکم کذا فی الجلالین  
 قال عز وجل فاذا افصح فی الصور فلانساب یتیم یوسند و لا یتسالمون و قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله فی حجه لواء مع ایها الناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیة کلکم لادم و آدم من تراب

ایس لعزلی علی ابی نعیم فضل اللہ بالتقوی و مروی است از ابی بکر که فرمود و سواد علی السعیدین هم فرمود مقتدای روز قیامت  
 ستادی بر آن گذارند بلکه من معتبر بودم پس و معتبر بر عیون شامی گوید انیدم من کرم شمارا تعی رلا شامی پس قوا کور و شامی  
 بگویند که فلان بن فلان برست از فلان بن فلان پس مرزبانان گویند انم نسبت بر کرده بنور او پست گردانم و شامی اگر استند  
 متیقان روه الطبری و فی کتب الفقه الشافعیان انساب حرام و یکبار بعضی از انان اصحاب فخریان  
 سیکر و ذاک حضرت فرمود من ابنا به علم لم یسرع به شجره و درین حدیث و این است بریکه بزرگتر از خود  
 مستحق تر است اگر چه در نسب وضع باشد و ضعیف تر از خود اکثر اعیان است اگر چه در نسب شریف باشد  
 کذا فی شرح المشارق و منتهی بحاطبه سعیده لیسنا قاله زرار بنی السعدینا فرمود یا قاطمه  
 ای یحیی علی انک بنت محمد علی بنی معنی قناعت برت بکنی و من پیش گیری و بروایت ابی مالک اشجری  
 آمده است که شجره صوفی و چهار کار است و در مت سن ... بیامیت و بنماید آن و کفر فرمود و طویع  
 و درین حدیث و این است بریکه فخر بر نسب خود کردن طعن بسیار بیری نمودن از وجه است و در تع  
 انما المؤمنون اخوة قاصدا بن اخویم و قال بنی المؤمنون اخوة بنی المؤمنین و ما یورث حدیث و این است  
 ستادی و عموم است میان مؤمنین سعیده قاصدا بن اخویم و انما المؤمنون اخوة بنی المؤمنین و ما یورث حدیث و این است  
 و تعاضل با باروانان بنیت و لیکن با عدال حمیده و اخلاق برزویه است و در حدیث و این است  
 غزم است نه می بینی که هر که ولی التمس ساقوا التمسیت شریفیت اگر چه در روایت از اشم  
 و در اروم از امیه و در شریعت بطن از قیس باشد و انما کرم من کرم است و انما کرم من کرم است  
 هست و هر سنی حدیث رسول است اذا کرم قوم فاکرموه و قوله صوفی قیس بن عاصم بن عاصم  
 ان الیوم نواقال فیه سودده فی قوم بالذنب عن حرمیم و بذله و فده لهم ان تران عاصم بن عاصم

و ان كان في اشرف بيت من قيس يقول والي وان كنت ابن سيد عامر فانيها المشهور  
 في كل موكب فما سودتني عامر بن عثمان بن ابي السدان سمو بام ولاب وكنيتي احمي صامو اتقي قبا واما  
 و ارمي من رما بمقتب و قال الاثر انا وان كرت او ايلنا سنا على الاثاب شكل نبي كما كانت او  
 قبي و نفضل مثل ما فعلوا ه قال قيس بن ساعدة الايادي لا قضين من العرب بقضية لم يقض بها احد  
 ولا يرد ما احد بعدى اي رجل ادعى كرم او نون لوم فلا كرم ومثله قوم ام المؤمنين عايشة رضي الله تعالى  
 عنهما كل كرم و نون لوم فاللوم اولى به وكل لوم و نون كرم فالكرم اولى به يعني ان الانسان يطاع نفسه و  
 فاذا كرمت فمريضه لوم و اذا الوست فمريضه كرم و قال الشاعر مالي عظمي و جمتي حسبي ما انا مولى  
 و لا انا معزى اذا نمتي منتم الى احد و انا فاني منتم الى اولى به و تكلم رجل عند عبد الملك بن مروان بكلام  
 و سب فيه كل من سب فاعجب عبد الملك ما سمع منه فقال من انت يا غلام فقال ابن نفسي يا امير المؤمنين  
 قلت بها هذا المقدمك قال صدقت و قال النبي حسب الرجل ماله و كرمه دينه هكذا في كتاب الله  
 بن محمد بن عبد ربه اللاندسي و في الحديث ال محمد كل تقى ان اولى على المتقون من كانوا و حيث كانوا  
 ان اهل بيتي ما ذابوا و ان اهل بيتي و ليس كذلك ان اوليائى منكم المتقون من كانوا و  
 كانوا الحديث و شرح على متقى در رساله برهان جلي في معرفة الولي نوشته اند كه شرف و بزرگي آدمي  
 به نسب نيست زيرا بعض فرزندان پيايه فرموده اند چه چون اين مقدمه تمديد يافت توان دانست كه ديت  
 حقيقيه از بين مقام و رحمت كفالت شناخت احوام با يكديگر اعتبار نسب و قبائل و شعوب نكرده اند و حضرت  
 و عمن را چند ان اعتبار نه شده بلكه كفالت را در اسلام و اخلاق حميده و سجايای مرنديه منحصرا شده  
 است كه كفالت را بر با عبيد و احمر ارباب با بزرگوار است بلكه و برون قدح و شرف است نوشته اند

تفصیل این اجمال و تحقیق این مقال آنکه عن ابی بیریة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تنکح المرأة لا یرج لها با و جمالها  
و بحسبها و ینہا فانہ بذات الدین تربت یداک متفق علیہ و عن جابر عن النبی علیہ الصلوٰۃ و السلام  
تنکح علی دینا و مالہا و جمالہا فینک بذات الدین تربت یداک ہذا حدیث صحیح رواہ الترمذی و عن ابی عامر  
الترمذی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاءکم من ترضون دینہ و خلقہ فانکحوہ الا تضلوا کمن  
فتنہ فی الارض و فواللہ لئن لم یفعلوا لکن فتنہ فی الارض و فسادا قالوا یا رسول اللہ وان کان فیہ قال اذا  
جاءکم من ترضون دینہ و خلقہ فانکحوہ ثلث مرات ہذا حدیث حسن غریب و عن ابی بیریة عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
الیکم من ترضون دینہ و خلقہ فزوجوہ الا تضلوا کمن فتنہ فی الارض و فسادا و عن بعض رواہ الترمذی فی جامع الترمذی و فی الارض  
ان لم تنہوہ عن ترضون دینہ و خلقہ و عن غیرہ بحسب اجمال کمن فتنہ فی الارض و فسادا لہا جالیان الیہا  
و قیل ان لظنہم الی صاحب المال الجاہ یعنی اکثر النساء و الرجال بلا زوج فیکثر ہلکہ و یحیی العاویظ  
بالادب یقع القتل و تہج الفتنہ و فیہ جہنما کسبح علی الجمہور یا نہ یراعی الکفارہ فی الدین فخطا ہی  
و سواہی این دیگر احادیث بسیار در نیابہ وارد است کہ حوصلہ این عبارت را تراہر نمی تا بد از مجموع  
این قسم احادیث چہارم دریافت می شود کہی جو از مناکحت بنظر مال و جمال دو دم تقدیم وین معنی اسلام  
و اخلاق رضیہ بر دنیا کہ مال و جمال است سوم وجود فساد و عریض و عدم رعایت صحیحین چہارم استحقاق کت  
در عدم رعایت امر مذکور آراہ امر اول پس در حق آن ہمین قدر بسند است کہ حق تعالی میفرماید انما  
رسولکم و اولادکم فتنہ و ایضا قال تعالی ان اللہ لا یظن الی صور کم و لکن یظن الی اعمالکم و خوبکم اما امر ثانی  
پس و ششیم است کہ اگر مسلمان عایت اسلام را مقدم بر رعایت دیگر امور نکند نقصان اسلام است و نقصان  
صریح کہ پومن بیعت و یکقر بیعت نفسیہ است اما امر ثالث پس تو حیث آنکہ تا حق تعالی در بر صلح و عاقبت

و موسی که از قوت شهبویه پدید آمده است بر بشر بقضای بشریت خود از زن و مرد بسوی دیگر میل  
 پیدا کرد و نوران این میلان از زمانه شباب مقرر است که الشباب شعبه من الجنون و اردو او مادر و پدر که  
 بعد از عدم تیسر کفون نسبی تعاهد در مناکحت اولاد می نمایند پس در دختر ایشان اگر چه از لذت و قیاح آگاه  
 نباشند اما پدیدن مناکحت بچشمشان خود و شنیدن حکایات این معامله و آئینه سواصلت بدلبهای ایشان  
 راسخ میشود و شوق عیش و آرام طلبانچ ایشان از انجامی برود و عاقبت لامر مبتلا بکبیره زنا میگردد و فرضا اگر  
 ترکیب زنا شوند لا اقل دوری از مقدمات آن که کمتر آن نظر بازی و سخنان شهوت انگیز گفتن و شنیدن است  
 خود بسیار دشوار است و اگر آن زن کمال عفت موصوف است و قادر بر نفس خود و این خود بسیار استوار  
 و النادر کالعدم البته خیال و بقاضای بشریت پر از افعال شهوت و احوال و قیاح خواهد ماند هر چند  
 اثر انبیا بر حفت خود و الهی نکند و همین است مراد بفساد عریض که در حدیث سید النس و جان واقع است و چهار  
 ازین فساد بدون نکاح غیر ممکن است پس هر که بعد از عدم تیسر کفون نسبی مصطلح خودش تعاهد از مناکحت  
 اولاد با غیر کفو با وجود کفایت اسلام و حسب تقوی نماید از حقوق عاقلگر سنجیده بقدر تاریخی افتد العباد بالهد  
 و لفظ و امکان فیه که در حدیث ابو عامر مزی بن ابی انیس مشهور است در وضاعت نسبت جواب آن  
 بصیغه امر فاکتو که مفید و خوب است بار دلائل دارد بر رعایت اتمام سرور عالم و رین باب اما امر رین  
 پس جمله تربیت پاک دعا است بذلت و هلاکت کذافی اللغات و تحقق این دعا در صورت عدم رعایت دین و اخلاق  
 حمیده مستوقع بلکه تسعین است و قال تعالی و من لم یستطع منکم طولا ان ینکیح المحضات المومنات فمن مالک  
 ایماکم من خنیاکم المومنات حنیفیه این آیت حجت گرفته اند بر جواز عقد با کثیر با وجود مقدرت بر نکاح خود  
 این تفصیل که درین کرمه حق و عیلا ذکر عدم استطاعت فرسوده است و شق استطاعت ذکر کرده



و نص از ان ساکت است پس لغی و اثبات هیچ کجی یافته نشد تا چار پر حلت اصلی باقی ماند خلافت شامی در میان  
 و ذکر ابو القاسم الرضوی فی کتاب بیج الا برار ان الصحابة رضی الله عنهم لما التوا له نیتة بسبب فارس  
 فی خلافة عمر رضی الله عنه کان فیهم ثلث بنات یزید و فامر عمر رضی الله عنه بجمعین فقال علی رضی الله عنه  
 ان بنات الملوک لا یعامرن معا لمة غیرن و اخذ بن علی فدفع واحدة لعبد الله بن عمر و اخرى لولده <sup>محمد</sup> <sup>الحسن</sup>  
 محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم فاولد عبد الله من التی اخذ سالما و اولد الحسن بن زین العابدین و اولد محمد  
 ولده ایضا کسم رضی الله عنهم هولاء الثلثة بنو خاله و کان اهل المدينة یکرهون اتخاذا السرازی حیث نشأ فیهم  
 هولاء الثلثة و قالوا اهل المدينة فترها و در عا فرغ ان اسراری انبی و از اینجا است این قول عرب  
 له ولد للنجاریة تنجب و کفیت که خود معمول بانحضرت صلی الله علیه و سلم بود که چون اسرار نسوان در غنیمت  
 از دیاز کفار گونسا ربست می آمدند هر که پسند خاطر مبارک و طبع مقدس میشد از از غنیمت <sup>گرفته</sup>  
 صنع میگفتند چنانچه حضرت صفیه بنت حی این از خطب مار و فی قریطی از من قبیل بوده و در یحانه و قریطی  
 هم کنیزیک آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و آریه قبلیه نیز معلوم که آنجناب تقویع آب بود و این اصبات المومنین  
 با وجود او بودند در ازواج مطهرات رسالت بنسب و اخرا خود و خطاب سعادت آب یا النساء البنی  
 شامل و حضرت ابراهیم که آخر اولاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و در طفولیت بمردود آنحضرت و حتی  
 وی فرمود اما بغزاقک یابراهم لمحز و لوان و لو عاش ابراهیم لکان <sup>ص</sup> <sup>یقا</sup> <sup>بیا</sup> <sup>نیر</sup> <sup>از</sup> <sup>مطلق</sup> <sup>یه</sup> <sup>قبلیه</sup> <sup>است</sup>  
 جویریة زوجه آنحضرت که از بنی المصطلق خزاعیه اند نیز در یک یکین آمده بودند علی بن ابی القیس <sup>کین</sup> <sup>شده</sup>  
 در لحنه هم جاری ماند چنانچه مادر امام هفتم موسی کاظم ام ولد بوده حمیده بریریة نام که امام محمد باقر و برادرش  
 با امام جعفر صادق داده بودند علیهم السلام و از وی خیر اهل الارض امام محمد و مستوله شدند و مادر امام <sup>جعفر</sup>

موسی علی رضا کنتم نام هم ام ولد بود و پانزده شش تمامه و ام المؤمنین و غیر ما نیز گفته اند و ایشان که تیز حجت  
 حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند آورده اند که شبی حمیده آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بخوابید که  
 ششماه را موسی پسر خود بخشید و او باشد که پسر ی پو جو و آید که بهترین اهل زمین باشد و آند امامم  
 محمد تقی موسی المدینه خیزد ان یار سخاوت است ام ولد بود و مادر امام دهم محمد تقی ششماه نام و بقولی ام <sup>فضل</sup>  
 بنت مامول ام ولد بود و مادر امام یازدهم عسکری سوسن نام دارد و ام ولد است و والد امام  
 دوازدهم محمد رفی صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرس است ام ولد بوده که انی عامه کتب التواریخ  
 و همچنین زید بن علی بن الحسین که کنی بابی الحسین است مادر ایشان جاریه سندیست <sup>حسب</sup> مروج الذهب  
 گوید که چون زید علیه التجه و الثناست نام را امر تقوی فرمود هشام در جواب گفت خاموش باشی باد ترا  
 مادر تقوی که نفسش را با تو منازعت میکند در باب خرافت و حال آنکه تو پسر کنیزکی هستی زید علیه التجه  
 را شن فرموده و این را به نهایات مراتب غایات اقدار هیچ کاریست و تخمین مادم که چهل کنیزگی بود و <sup>معمودا</sup>  
 مانع شد از نیکو حق تعالی او را به موت مبعوث کرد و پدر عرب گردانید و بهترین نفع بشر را از صلب او <sup>نمود</sup>  
 آورد و مؤمر ابا یعنی تغییر میکنی و حال آنکه سن پسر فاطمه علی بسم علیه التجه و الثنا را نهی و ازین بیان <sup>شاید</sup>  
 که نکند که امر با مادر اهل بیت رسول الله بنا میساری و جاری بود و شیوع و ذلوع داشت و هیچ کس  
 از حضرت اهل بیت امینی را موجب قدح در شرافت و نقصان در طهارت نمیدانست و الا وجود از  
 مثل صورت نمی یافتند بلکه همین حضرات پنج و بنیاد شرافت و شرفا هستند پس اسخاف و  
 این متاخرت برهن و در عمل این نسیم صاحب نیسان و در حقیقت طعن در حق اسلامت اظهار خود است و <sup>غفلت</sup>  
 ایسین راه بسیاری از اهل علم و شرافت ترزه است و در نفس الامر صدور همین طعن بر اهل اسلام <sup>است</sup>



دو گروه است یکی نصاری دوم فرقه شعوبیه نصاری میگویند که شما محمد را اصلی الله علیه وسلم بنی سید من  
 واقض از انبیا بنی اسرائیل می شمارد حال آنکه پسر شما از اولاد جبر کثیر است و آه ز او را بر غیر خود  
 که فضیلت باشد ترجیح نمیدهد و جو آپ ازین طعن چنین داد: اندک بعضی بودیم میگویند که سید جان  
 ما دانستند که در او گرزاده را که حال پدرش معلوم نیست بملاحظه چند شعبه ما بر دیگر انبیا بنی اسرائیل  
 که بالیقین در قوم خود شریعت بوده اند ترجیح میدهند این معنی از عقل بعینه آوده بودن جبر و لیس زنا  
 او نیست و نه از کد امی جای توره زداشش مفهوم میشود بلکه رتبه ما جز نزد خدا چنانست که فرشته خدا  
 بحکم خدا از او بمکلام شده تسکین او بخشید و بشارت تکثیر سواد او را داد و چنانچه در باب شایسته و هم کتاب  
 پیدایش فرقوم است انبئی و فرقه شعوبیه میگویند که ان اسحق بن ابراهیم سارقه و ان اسمعیل  
 نسی با جبر و قال شاعر هم سه فی بلده لم تکل عکل بها طیناه و لاجنا و لاعتک بعد ان و لا تجام  
 و لا تبند بها وطنه و لکنها بنی الاحرار و طان من ارض تنی بها کسری مسکنه فجاها من بنی اللحناء  
 انسان من بنی الاحرار عندهم العجم و بنو اللحناء العرب لانهم من ولد ما جبر و بنا اللحناء من الامم المستحقة  
 رعی الابل و سقیها و جمع الحطب انما اخذ من اللحن و هو من الریح فقال لحن اسقار اذ و الخیر ریحها  
 و این قتیبه در کتاب تفصیل حرب در جواب این طعن سخت بر آشفتگی گفته است که اما مثل ما جبر لهما  
 الله تعالی من کل دنس و ارتضا باللیل فرشتا و للطیبین اسمعیل و محمد علیهما السلام انا و جملهم لهما  
 سلاله نمل یجوز لهما فیض من مسلم ان یسمیها لحناء انبئی و همچنین از ایة کریمه اس کلم در او کلم نجات  
 که نوح با کثیر کتابیه هم روا است زیرا که درین کریمه در حق مشاکت قید ایمان بیان فرموده اند و آن  
 صفت بود و صفت نیز نه شایسته است و نزد عنقه نفی شکر است و مستلزم نفی شکر نیست که ان فی کتب

اصول الفقه و توفی سفسیر لاحمدی و فقها نکاح با کتابه چنانکه و اشته اندحر باشد یا ائمه پس نکاح

از یهودید و نصرانیید و ایا شده اند تعالی اعلم باصواب و علی بن القیاس نکاح عبید باحر سربدین کریمه

لاست سوخته خیر من مشرکه ولو اعجبکم و بعد موسن خیر من مشرک ولو اعجبکم ثابت است و حجت گرفته اند

باین کریمه برین امر که داده موسن از حر مشرکه و بعد موسن از حر مشرک بهتر است و در لفظ اعجبکم و اعجبکم

تصریح است به تقدیم دین بر نسب و جمال و سواد امین است ترویج کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت

زینب و خمر عمره خور باز پیروی خوا چنانچه در تفسیر تفسیر اشعری کریمه و ماکان موسن و لاموسن از

قضی الله رسوله امران یکون بهم اعتراف من امر بهم مرفوم است که حضرت زینب بنت جحش را مقید

نکاح خود صلح از آنحضرت است که بود شترت با ای زینب بن عماره کلین رضی الله عنه خواستگاری

و ایشان از معنی بیزار می بود که مذکور است ما را عا للاح میشود لیکن چون خطبه زینب را

در رسول بود اجتناب عماره مقابله آن نباشد چنانچه قبول کرده اند منی و بعد گذشته چید که زینب

و نکاح آنحضرت آمدند این امر اخر است بیابار عماره نبوده است بگذرشتی مزاج حضرت زینب

بر معنی آورده که بگذار دو از خصایصش بد است که نام پاشش جزو قرآن مجید است و اتمام خدای

منسوب بوی پس زینب اخلاصه بر بشارت نص علی صراط الدین است پیغم و زینب نزد آنحضرت مجتهد

موالی بوده امیت و صحابه رضی الله عنهم حصص تمام داشته بر سگیه اولاد خود زینب نام نهاده است

حضرت امامت مجتبی پس خود زینب نام کرده حضرت زینب العابدین هم یک نام خود را زینب نامیدند

و در روایتی از امام صاحب شریفی آمده که نام شرفش محمد و وفا قسم بن حسن بن حسین نام

در روایتی از امام صاحب شریفی آمده که نام شرفش محمد و وفا قسم بن حسن بن حسین نام



نام و پسران نام و نفع و زجر است غیر از این که سخنها چند از زمین خردی نصیب او کسب کفره فخره بنده است  
 مثل راجه پوتان و راهبران غیر مسند است که نسبت دور قران مجید است من تو بهم شکم خانه منم دور  
 حدیث است و شبیه بقوم فهو منم حیث یکسانی است که شب خود را با اهل بیت و اصحاب کبار رسانیده  
 و میرسانند و افعال سلسله خود را عار و نکست از ناموسی و تنگ حرمت پنداشته اند و می پندارند فخر پند  
 نسبت تمام کردن خود را مصداق آنه لیس من اهلک عمل غیر صالح نمودن است معنی بینی که در عهد  
 سعادت همه رسالت آب و بعد انجناب میان اهل بیت ساوا و محترات اصحاب غیر ایشان با وجود سیادت  
 یک جناب و شریعت طریقت ثانی چه قدر اختلاف و قرابت بود و زینهار شسته داری با هم را عار نمیکردند  
 بخانه او ادا کس رارق محاطه انبیا حرار نمیدادند شسته امیننی محتاج بیان نیست اینک کتب تواریخ موجود است  
 و احوال سلف مضبوط هر که خواهد به بیند اما جهت تلخیص مستعظین ذکر دو سه قرابت تمیلا نموده می  
 بشنود یکی ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه مادر اسما بنت عبد الرحمن  
 بن ابی بکر است و ایند امام جعفر صادق فرموده قدوله فی ابی بکر و تین دود سمر بنت محمد بن طلحه بن عبد  
 بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق است که در نکاح موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن المشی بن حسن  
 بن علی بن ابیطالب بود و بعد از او ابراهیم پسران موسی الجون از اولاد شدند میوم دختر خالد بن ابی بکر  
 بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن نضال بن کنانه بن اذنه بن شریح بن امیه بن منقر بن عدی بن  
 بن ابراهیم بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن کنانه بن خزیمه بن مدنی بن عدی بن  
 بن ابراهیم بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن کنانه بن خزیمه بن مدنی بن عدی بن  
 بن ابراهیم بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن کنانه بن خزیمه بن مدنی بن عدی بن  
 بن ابراهیم بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن کنانه بن خزیمه بن مدنی بن عدی بن

دختران الهیت با اولاد صحابه مشهور شده و در فضیلت گرفته شد تزوج زینب بنت فاطمه نه برابر است بعینه  
 حضرت تزوج ام کلثوم بمر اگر چه ازین مرد و فرزند نماند و نیز ام کلثوم بنت فاطمه بعد وفات حضرت  
 عمر بن الخطاب در نکاح سره پسران جعفر بن علی بن ابیطالب متعاقباً در آمد قال ابن عبد البر محمد بن  
 بوالذی تزوج ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب بعد موت عمر رضی الله تعالی عنده انشی و تزوج پسران بکر  
 بن العوام است دختران بطین را چه دختر سبط اکبر که بازید بن الحسین از یک مادر بود با عبید بن  
 بن الزبیر نکاح نمود و همین علقه زید بن الحسن با عبید الله رفیق بود و دختر سبط ثانی سیده بنت حسین  
 مصعب بن الزبیر در عتقه خود آورد و خواهرش فاطمه بن الحسین بعد وفات شوهرش که <sup>حسین</sup> <sub>شش</sub> <sup>بن</sup> <sub>شش</sub>  
 بن علی بن ابیطالب است عبد الله بن عمر بن عثمان بن عفان نکاح کرده و از ایشان ابو  
 انکه دختر فاطمه بن محمد بن جعفر بن ابیطالب در جمال نکاح طلحه بن عمر بن عبید الله بن محمد  
 ابوبکر الصدیق است انقاد داشت و ابراهم بن طلحه بن عمر از دهم تولد شد و ابراهم <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 این است بیان بندی از قرابت و مصیبت الهیت با اولاد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 و سواد که نسب ایشان منتهی به اصحاب این سیتی می شود قرابت را با غیر قوم خود بسبب <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 و شهرت نکاشته اند و قاصد در شرافت ذات دانسته اند و با بنیال خادم اولاد <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 پروری می نشانند و آل عدم مناکحت ذریه که احادیث بران ناظر است بر خود میگیرند و ذریه که <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 تزوج می یابند با کسانی مبتلای شامت رخص و شمع اند مناکحت بنمایند باین گمان که در این حفظ <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 و حر است اصل است بجان الله این شرافت نشد قیامت شد روافض بطور محقق این <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>  
 و نکاح مومن بکافر صحیح نیست پس این نکاح نشد سفاح شد و این شرافت شد و آفت گردید شرافت <sup>بن</sup> <sub>بن</sub>

از عزت است و عزت خاص بر اخذ رسول و مومنین است او پس شش مرتبه با کفر هرگز جمع نمی شود فی الحدیث  
 عن عمر بن الخطاب قال قال علیه السلام مکتوب فی التوراة من بلغت ائمة اثنی عشر سنه و لم یزوجهما  
 اثنا عشر ذک علیہ رواه البیهقی و عن ابي سعد قال قال علیه السلام من ولد له ولد فلیحسن اسمه و ادبه فادب  
 خلیة وجهه فان بلغ و لم یزوجه قاصدا یا ثامنا ثمه علی البیهقی یا یجمله قطع نظر ازین و در دیگر آفات  
 که از نکردن نکاح ذریات بر روی کاری ایند بر هیچ یکی از صاحب اهل و عیال منعی نیست سه و صاحب  
 اوری بالذی فیه طه نقیه صلحا و سلف را گزاشتن و در قرابت و افضل مبدین حفظ نسبت جن چه بلا حتما  
 و کافر منشی است پیشین با نفع نظر از حکم شرعی و وصلت با اولاد سراری که اهل دین و اخلاق  
 رضید باشند هزار درجه از قرابت این گروه خجاست پژوه بهتر است حق تعالی در قرآن مجید عبد مومن  
 و ائمة مومنه را از حرمتش که و حره مشرکه بهتر خوانده آری رب ائمة تفضل الحره پس بر که اتباع طرفه و  
 سلف صالحین گزاشته با وجود شدت احتیاج و هجوم مفاسد و وصلت با غیر کفو که بصفت حرمت  
 و اسلام و اخلاق پسندیده موصوف باشد کند و در انتظار حصول کفویم نسب او را و خود را اگر عمر یا بهر عمر  
 سایر پرور و خانه نشین دارد و سادات و شیوخ یا که از طرف ما دریا پدر و بعضی بطن وضع بوده اند همسر  
 و بر بر خود نه بیند زیر طاعت و تشنج گیرد و نسب را تقدیم بر اسلام و دین دهد بگو که فکر عاقبت برای خود  
 بهتر ازین بکند و هر که بعد از آن نسبت این امر سر از اتباع شرع نشین با وجود قدرت بجهت حوا  
 بیچید بعد از ذریه او یزدوی مصداق این بر پیه است و من یثاق الرسول من بعد ما تبین له الهدی  
 و یتبع غیر سبیل مومنین لفره بالقرنی و فصله جهنم و سارت سعیه اما که چهار متاخرین کفارت عربا  
 و رنسب و کفارت بجز را در اسلام و ازادی و دیانت و مال و حره منحصر داشته اند دلیل این تفرقه

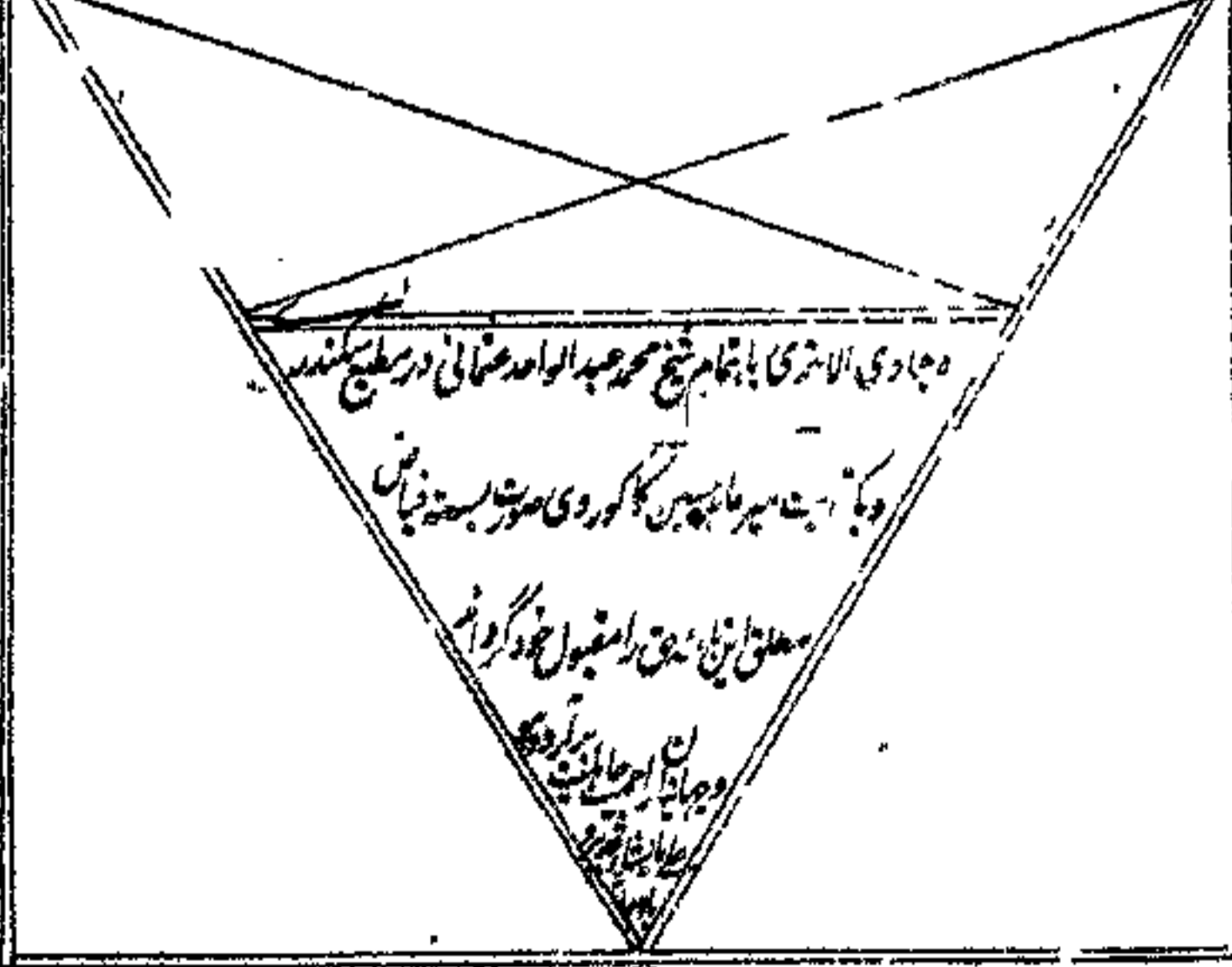


یافته نشد بلکه پیش خیر این سخنها بسنی بر مساحت و گنجایش است و الا حرج فی الاسلام و رفع الامان عن  
 اشرعیات لازم می آید چه اگر در عرب مشاخصت نسب معتبر باشد لازم آید که نکاح عرب مومن با عرب کافر  
 جایز باشد و بذخلاف اهلین علاوه آنکه خود عرب در بیخ نسب انچهان پیش قدم طو الف نام اند که  
 همیشه از سلف تا خلفت موقع طعن حج اندین باب بوده اند هیچ قبیل از عرب نباشد که رشته داری  
 و قبیل دیگر بچند شعب نباشد با آنکه لغته آنکه قریش عبارت است از اولاد نضر بن کنانه و هر که مالای نضر است  
 قریش نیست و این معنی بعد ملاحظه کتب سیر و تواریح کما حقه ظاهر میشود و لهذا مجرب بر عرب در انفس  
 بسیار کرده اند چنانچه در کتاب عقده از زبان مجرب نقل شد که آنچه در ان مقام کلمه مجرب الفخر کلمه ن کیون بلک  
 او نبوة فان زعمتم انه ملک قال کلم فان لثاموک الارض من الفخر ائمة و الثمار و العنق و الکا  
 و القباصة و بل یعنی لا حسب ان کیون لثام ملک سلیمان علیه السلام و ان هو الاریطه و ان  
 انه لا کیون فخر الالباب النبوة فان سنا الانبیاء و الرسل قاطبة من ولد اوم باخذ اربعة سو و صاغها اریط  
 و محمد علیه السلام و سنا المصطفیان علی العالمین آدم و نوح و انما تم غرض من عضوها فتوا و انبیا  
 و ادعوا انما الذی یفتخر به العرب علی العم و قال ابن سعید لعیر العرب باخذنا قوامی النسب و استخلفنا  
 اولاد عیارس زعمتم بان النهد اولاد خند و وینکم قرنی دین البواتر و وینم من نسل و خند تا  
 و برصان من اولاد عمر بن عامر فعد صار کل الثامن اولاد واحد و صار و سوا فی اصول لغاصه  
 بنو الاصغر الا طاک اکریم منکم و اولی بقبر باناملوک الکا سمره ایطع فی صهری و عیامجا براد و لم یجسر  
 من و عی مجا براد و یستم بویار سبطه و قبیله و یمن جهلا طاب برین طابره الی غیر ذلک انعی لخصاص کل  
 و قول فصل این است که چون کرامت و شرافت بسنخون کرمیات و اصا دیت سنخ و تقوی و استقامت

در بحث نسب افتادند فتولی بیش نیست که آن ناکسان که فخر باید اومی گویند چون سبک است  
 دل خود شاد می کنند و عرب را اگر فخر منظور باشد همین قدر است که سید المرسلین خاتم النبیین در ایشان  
 مبعوث شده و از ایشان است و از ایشان ازان وی از صلی الله علیه و آله و سلم بگفتن باز شبهای  
 بچم را اگر در یک کفه میزان نهند و تنها این مناعت را در کفه دیگر نهاده وزن کنند از تمام عالم گرانتر  
 کیست که درین میدان با ایشان گوی و چو گان باز و این فضیلت عظیمه و منقبت کریمه از ازل نصیب  
 ازل سرب است و پس بچکسی در ان انبار نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و برین معنی است  
 شرافت نسب و کرامت حسب بنی فاطمه که البته درین خصوصیت از همه عالمیان اتم و اکمل از نسب  
 نسب ایشان است و حسب سب ایشان بیکر بپهارت و شرف است و حش الله که از وصلت با قوم دیگر  
 منقوص و مفقود گردد و تقای شانهم من ذلک علوا کبیرا بلکه آن دیگر هم بدولت این پیوند نصیبی از  
 بهم میرساند و از حیض خاک باوج فلاک صعود میکنند و لاارض من کاس الکریم نصیب اکنون  
 گزارش بجای خدات شیوخ و سادات اقلیم نهد و ستان آنست که در مناکحت اولاد جهت و این جانب  
 شرح را بر مرتجات عقلیه و مستشاهذ منیه مقدم داشته چشم پوشی از حق صریح نمایند و بیخ  
 بیدرغ غلظت نسب اعتناق دریات را بعدم نزدیک با غیر کفو مصطلح خود با وصف شدت احتیاج و آند  
 گناه بلکه نفی آن قطع نکنند و از خدای تعالی نیاید شرم و آرزوم داشته و کرمید ان اگر کرم عند الله  
 و تعالیم نصب سعید من کرمین نموده از تفاخر با نساب و تطامع بر انساب که چیزها ازان با نماند  
 طریقه شریعت و سنت سلف صالحین میرساند و در گذرد و خدا رحمت کند بر کسی که این رسم بر  
 که شیخ نزل ان فساد و بیخ کن نباید شرف و شریعت است و باعث برانانت طریقه رسول مختار و اوست

ابرار و اصحاب الطهارت از جمیع بلدان و دیار ستلاشی گردانند اگر در همه جا نامتوانند از خانه خودشان  
 و عذر زبان خویش دور بدارند دوستان خویش تا تواند بر اندازد و مصداق بشارت است که از آسمان  
 من تناسک بسی منده فساد امتی فایده ایبرایه ششپید و سن ایجا سفته فله امیرا و اجیر من عمل به اگر  
 و سن الله البدایه و التوفیق و جو صیبه و غیر رفیق این است ما حاضر فکر سقیم و فوق کل فی علم علیم و خیر  
 دعوات ان الحمد لله رب العالمین و اکمل التحیات و افضل التسلیمات و اتم الصلوات علی جدنا و مولانا  
 سید المرسلین و آلہ التَّقین الباقین و اصحاب البررة الخیرة الغر المحجلین الی یوم الدین

تمام شد رساله بسبب از افتاد است سبب صدیق حسن بن حسن بن علی السبئی البخاری ثم القسوی  
 و تالیف آن در کتب اجماعی قدسی اتفاق افتاده و عقیب آن رساله دیگر در باره مغفرت بنی فاطمه از نا  
 حاطه مسمی با جبار البیت بذكر مناقب اهل البیت تالیف یافته که عنقریب بقالب طبع در ایوان نشانی  
 و انطباع این نسخ در کتبخانه



بنا اياه حبي و خيلي سسته ابو عزو بن الشيخ اليه القريب و الامم العالم الربيع

و ابلخا تذكر العرب العرايه مولانا زين العابدين بن القاسم بن محمد الخرزبي اليربوعي الازدي

علي بن ابي بكر

اسموا اليها الاخوان بالقوا و الجناب انه قد ورد في الخبر عن سيد ابيشاه خمار واه ابا

انه قال ارجع ابي من امر الجاهلية لا يتركه بن الفخر بن الاحسان الا كتاب الى اخيه

استطاب قال ايضا خمار واه الوالا ياب من ابلخا و عمه لم يسرع به نسبة فما اعلمه من شانه

يعتد ان الكرم عند الله القاكم كما جاز في الكتاب فخرم الله مولانا هذه الرسالة حيث سلكته

الانصاف و جانب الاعتراف و تجميل باحسن الاوصاف فيا ايها المعرورون بالحسب و المعرورون

على شرف النسب تجنبوا عن العطب و البسوا حمل التقوى في المنجيه من اشجب و لعدونا

المولف لقد نظم درمونه و حسن كعبه لا و هو السيد الكريم الخلاص العظيم المشهور بصديق

صانه الله عن المحبوب فلقدا في فيه بالعجب بالحجاب و ادخل خبات الفوائد من كل باب و انما

بشؤيد لانه محض النصح فيه للعبيد و خصم به كل حيار صيده فكل كلام غير الفقه لا يوافق

و ذكره عند البلب ليا و الحمد لله و لا اذ احرا

